



بیانات مقام معظم رهبری در دیدار گروه کثیری از آزادگان - 26 / مرداد / 1371

بسم الله الرحمن الرحيم

بسیار خوشوقتم که در این یادبود بزرگ، این توفیق را پیدا کردیم که در خدمت شما عزیزان و چهره‌های محنت دیده و آزمایش شده‌ی انقلاب باشیم. از همه‌ی شما عزیزان تشکر می‌کنم؛ بخصوص از برادران عزیز با اخلاصی که راهی طولانی را با پای پیاده، تا تهران طی کردند. از خدای متعال می‌خواهیم که اجر شما را در همه‌ی حرکات و سکناتتان، با ذات مقدس خودش قرار دهد.

روزی بود که وقتی نام آزادگان و گروگانهای عزیز ما در دست دشمن - یعنی شما - برده می‌شد، دل را غبار غم و اندوه می‌پوشاند. يك فضای یأس آلود بر دلها حاکم بود. واقعاً انسان نمی‌دانست که سرنوشت این عزیزان، این جوانان پاکیزه و مطهر، این فداکاران میدان جنگ، در دست آن رژیم قسی‌القلب و دور از انسانیت، چگونه خواهد شد و به کجا خواهد رسید. من فراموش نمی‌کنم در ماههای رمضان، وقتی که این دعای شریف را می‌خواندیم: «اللهم فك كل اسير»، قلب من مورد هجوم غمهای گوناگونی قرار می‌گرفت. غم اسیران، غم پدران و مادران و همسران و فرزندان، غم آن لحظه‌هایی که ما به تفصیل نمی‌دانستیم چگونه است، اما می‌دانستیم که چقدر تلخ است، قلبمان را می‌فشرد و از اعماق قلب، این دعا را عرض می‌کردیم و فقط امید ما به معجزنمایی ذات مقدس احدیت جلت عظمته بود. والا اسباب عادی، روال قضایا را طور دیگری نشان می‌داد. این که اسیران پاک نهاد و فداکار ملت ایران، به تعداد دهها هزار، بی‌حرف و بهانه، در مدتی کوتاه، آن هم با ابتکار دشمن و با شروع او، راه بیفتند و به داخل کشور بیایند، جزو رؤیاهایی بود که به نظر ما، جز با قدرت استثنایی خدا، امکان‌پذیر نبود. والا، همه چیز تابع قدرت خداست. نفسهای ما هم با قدرت الهی آمد و رفت می‌کند. این، فقط با يك قدرت نمایی استثنایی قابل تأمین بود ولا غیر.

بارها فکر می‌کردیم که اگر روزی جنگ هم تمام شود، این رژیم بهانه‌گیر بد اخلاق قسی‌القلب، تا بخواد پنجاه هزار، شصت هزار جوان رزمنده‌ی ما را به ما برگرداند، سالها طول خواهد داد. کمالین که امروز می‌بینید تعدادی از اسرای ما، به احتمال زیاد، باقی مانده‌اند. البته ما تعدادشان را نمی‌دانیم؛ اما حدس قوی می‌زنیم که تعدادی از عزیزان ما، هنوز در چنگ دشمن باشند. همین حالا، می‌بینید چه طور رفتار می‌کنند؛ با چه بهانه‌ها گیریهایی، با چه اذیت‌کردنهایی و با چه بد اخلاقیهایی در عرف بین‌المللی! اینها که عادی نیستند. اینها اگر می‌خواستند پنجاه هزار، شصت هزار اسیر را در حال عادی برگردانند؛ چقدر خون دل داشت؛ چقدر زحمت داشت؛ چقدر طول می‌دادند! ممکن بود ده سال، پانزده سال، همین کار را به طول بکشاند. اما قدرت الهی، پا در میان گذاشت و يك بار دیگر لطف خدا بر ملت ایران، چهره‌ی روشن خود را نشان داد و کاری به این عظمت، در مدتی کوتاه، با آسانترین شکل، انجام گرفت. چند ده هزار از فرزندان و جگرگوشگان این ملت و عزیزان دور از وطن و یوسفهای دورمانده از یعقوب، به فاصله‌ی کوتاهی وارد این کشور شدند. این حادثه، درس است. درسهایی در این حادثه هست که من به آنها اشاره‌ای می‌کنم و سر رشته‌ی فکر را به خود شما می‌دهم تا روی این حادثه فکر کنید؛ و بعد، مطلب دیگری را درباره‌ی شما عزیزان، عرض می‌کنم.

اما سررشته‌ی مطلب این است که، خیلی از چیزها در دنیا نشدنی است؛ یا سخت شدنی است. يك بلای بزرگ برای



انسانها این است که کارها و آرزوهای بزرگ را، نشدنی گمان می‌کنند. این، بلای بزرگی است. یأس، بزرگترین دشمن انسانی است که می‌خواهد آرزو یا آرمانی را دنبال کند. اگر بگوییم «این چه فایده دارد؟ ما که نمی‌توانیم، چرا بی‌خود تلاش کنیم؟» یقین بدانید که آن کار، نخواهد شد. لذا در اسلام، یأس، از عوامل منفی است و بعضی از یأسها، گناه کبیره است. مثلاً «یأس من روح الله (31)»: «مأیوس شدن از لطف و تفضل الهی و توجه خاص خدا. انسان از این اگر مأیوس شد، گناه کبیره مرتکب شده است. حق نداریم مأیوس شویم. یأس از رحمت خدا، از گناهان کبیره است. کسی حق ندارد از رحمت خدا مأیوس شود؛ ولو موانع آن رحمت را هم زیاد ببیند. اما چرا مأیوس شود؟ بعضی جاها، یأس، گناه کبیره نیست، اما مانع کبیره است. در دوران مبارزات قبل از پیروزی انقلاب، به بعضی کسان می‌گفتیم: «شما که به حکومت اسلامی و نظام اسلامی عقیده دارید و قبول دارید که اسلام از ما یک جامعه اسلامی می‌خواهد، پس چرا اقدام نمی‌کنید؟ وظیفه‌ی ما که فقط عمل فردی و نماز و روزه و طهارت و نجاست نیست!» می‌گفتند: «فایده‌ای ندارد. چه فایده‌ای دارد؟ نمی‌بینید دشمن چطور مسلط است!» امروز وقتی ما می‌گوییم «دشمن»، مراد مان شبکه‌ی عظیم استکبار جهانی است. کمتر از او را که ما دشمن نمی‌دانیم! قابل این نیست! اما آن روز که می‌گفتیم «دشمن»، مراد شبکه‌ی عظیم استکبار جهانی نبود. دستگاه امنیتی نظام شاهنشاهی بود. دست بالا، دستگاه پادشاهی بود. بالاتر از این که نبود!

شما ببینید وقتی که ملتی مثل توفان می‌غرد، دستگاههای حکومتی دنیا، چطور مثل پر کاه به هوا می‌روند! دیدید در اروپای شرقی چه شد و چطور نظام‌هایشان یکی یکی فرو ریخت! فرو ریختن نظامهای استبدادی و استکباری را در آسیا و آفریقا و جاهای دیگر، در این چند ساله، جلو چشم خودمان چقدر دیدیم! از همه نزدیکتر، همان نظام پادشاهی بود. نظام شاهنشاهی، ظواهر امرش که مثل نظام جمهوری اسلامی نبود! این‌جا مأمورین و مسؤولین نظام، با مردم رفیقند؛ نزدیک به مردمند؛ مردم اینها را می‌بینند. رئیس‌جمهور را ملاحظه می‌کنید که وقتی به شهرستانی مسافرت می‌کند، مردم مثل بچه‌هایی که پدرشان را دیده‌اند، می‌ریزند دور او؛ با کمال عشق و علاقه و از نزدیک، او را مشاهده می‌کنند؛ به او اظهار علاقه می‌کنند؛ کاغذشان را به دست او می‌دهند و او هم به درددلهای مردم می‌رسد! آن روز که این‌طور نبود. فاصله‌ی بین مسؤولین نظام و مردم، مثل فاصله‌ی بین آسمان و زمین بود؛ هم فاصله‌ی جسمی، هم فاصله‌ی معنوی. اصلاً مردم آنها را چیز دیگری از یک عالم دیگر می‌دانستند. البته از آنها نفرت هم داشتند. (این فاصله‌ها موجب نفرت است.) از مسؤولین نظام یک چیزی درست کرده بودند؛ یک قدرت شکست‌ناپذیر خشن غیرقابل دسترس! اما دیدید که مردم به میدان آمدند، و همان شکل و نظم پوشالی را، علی‌رغم آن ناامیدی که ترویج می‌شد، به کلی زیرورو کردند؛ مثل پنبه‌ی حلاجی شده! این قدر بی‌جان و سبک و بی‌محتوا بود!

یأس موجب می‌شد که بعضی وارد میدان نشوند. یأس را باید از خود دور کرد. شما روزی که در زندانهای رژیم بعثی خشن بودید، هرچه نگاه می‌کردید، جلو چشمتان تاریکی بود. از آن مأمور شتلاق به دست خشن و آن درجه دار غلیظ بعثی بگیریید تا خود صدام حسین؛ یکی پس از دیگری، با شما کأنه دشمن شخصی و خونی و پدری بودند. دست هر کدامشان می‌افتادید، بر شما آزار و شکنجه و فشاری وارد می‌کردند. این‌طور نبود؟ همه‌ی فضا تیره و تار بود. ما هم که این‌جا، دور از شما، در خانه نشسته بودیم و غم فقدان شما برادران را داشتیم، همه‌مان این‌طور بودیم. من خودم شخصاً همین احساسات را داشتم و می‌دانم که اکثر ملت ایران هم، این احساسات را داشتند حالا چه در خانه یا فامیلشان اسیری بود، چه نبود؛ همه این احساسات را داشتند. آنها هم وقتی نگاه می‌کردند، فضایی تیره می‌دیدند. پشت آن دید مأیوسانه، خورشید امید و فضل الهی می‌درخشید؛ اما ما نمی‌دیدیم. این، یک درس است. چرا بعضی مأیوسند از این که بشود بر قدرتهای استکباری جهان فائق آمد؟! چرا بعضی مأیوسند از این که اسرائیل را بشود از این



منطقه ریشه کن کرد؟! چرا بعضی مایوسند که بشود مسلمانان را در سرتاسر دنیا، از این وضع و مظلومیتی که امروز دارند، نجات داد؟!!

امروز مسلمانان همه جای دنیا مظلومند. آن اروپا، آن آسیا، آن کشمیر و مسلمانان بعضی کشورهای دیگر آسیایی؛ آن آفریقا، الجزایر، و اسلام خواهان مناطق گوناگون در کشورهای مختلف. همه جا مسلمانان مظلومند. خون مسلمانان را می‌ریزند و به آنها بی‌رحمی می‌کنند. انسانیت و معیارهای انسانی، به مسلمانان که می‌رسد، دیگر رعایت نمی‌شود! چه در فلسطین اشغالی، چه در لبنان و چه در مناطق دیگر. چرا کسی امیدوار نباشد که روزی، هم در اروپا، هم در آسیا، هم در خاورمیانه، هم در آفریقا، هم در قلب قدرتهای استکباری، مسلمانان از عزت و شوکت برخوردار باشند؟! چه بعدی دارد؟! چرا بعضی مایوسند؟! چرا بعضی مایوسند از این که ما در کشورمان به نظام اسلامی کامل برسیم؟!!

البته از آن روزی که این نظام شروع شده، تا امروز، بسیار پیش رفته‌ایم. این، قابل مقایسه با نظامهای طاغوتی یا نظامهای معمولی عالم و بخصوص با آن نظام خبیث و نجسی که قبل از انقلاب بر ایران حاکم بود، نیست. در آن جا مبنای دولت و حکومت و سیاست، فساد بود. از شخص محمدرضا و دوروبریهای نزدیکش بگیرید، تا سطوح پایین. این شرح حالهایشان هم که چاپ شده، لابد دیده‌اید و خوانده‌اید. شاید ده، پانزده عنوان از شرح حالهای اینها چاپ شده است. آدم می‌بیند داخل اینها، چه فساد و چه عفونتی وجود داشته؛ از آن جا تا سطوح پایین - وابستگان، دستگاههای امنیتی، دستگاههای انتظامی و نظامی - کسانی که وابسته‌ی به آنها بودند، همه فاسد بودند. البته بعضی هم در داخل دستگاهها بودند و آدمهای صالح و سالمی بودند. یعنی وابستگی‌شان نسبت به آنها، کم بود. ارتشهای سالم داشتیم، انتظامیهای سالم داشتیم - اینها را ما دیده بودیم: افسرهای مؤمن، متدین، سالم؛ چه نظامی و چه انتظامی - یا بعضی از اداریها. بخصوص در بخشهای علمی، زیاد بودند. مردمان خوب کم نبودند؛ اما آن رؤسا و وابستگان، فاسد بودند.

وابستگان آنها بین روحانیت هم، فاسد بودند. آخوندهایی بودند وابسته به آنها. حالا ما می‌گوییم «آخوند درباری»؛ لکن دربار به بعضی از آن آخوندها هم اعتنایی نمی‌کرد! یعنی وابسته‌ی به همان ساواک شهر یا منطقه‌ی خودشان بودند. اسیر رئیس شهربانی و رئیس کلانتری محل بودند. به همان نسبت، فاسد بودند. اصلاً هرکس که اندکی به نظام پادشاهی نزدیک بود، فاسد بود. هرچه نزدیکتر، فاسدتر. به آن مغز و لبش که می‌رسیدید، مرکز فساد و عفونت بود.

در نظام جمهوری اسلامی، قضیه درست صدوهشتاد درجه عکس این است. آنهایی که فاسدند، به همان نسبت از نظام فاصله دارند. در خود نظام، مسؤولین نظام، مردمان پاکیزه و مطهری هستند. رئیس جمهور را ملاحظه بفرمایید! یک انسان والا، مؤمن، عالم، مجاهد فی سبیل الله، زجر کشیده، مردمی و امتحان داده است. مسؤولینی که با رئیس جمهور مشغول کارند، هر کدام به نحوی، همین گونه‌اند. البته در سطوح پایین‌تر، طبیعی است که سلامت به اندازه‌ی سطوح اصلی و بالا نباشد؛ یعنی هرچه از مرکز نظام فاصله می‌گیریم، آن حالت سلامت را نمی‌توان تضمین کرد. البته در نظام جمهوری اسلامی، در سطوح پایین هم، انسانهای والا و واقعاً کم‌نظیری هستند، که هیچ وقت در هیچ نظامی در ایران، این چنین آدمهای پاک و مقدسی - مقدس به معنای واقعی - نبودند. چقدر از این افراد پاک نهاد را بنده در این دستگاههای مختلف می‌شناسم - جوان و غیر جوان - که واقعاً انسانهای والایی هستند! همه اهل امانت، اهل صدق، بی‌اعتنا به زخارف دنیا؛ که توانسته‌اند از آن پلی که گردن کلفت‌های تاریخ نتوانستند بگذرند - پل خودخواهی و مال‌اندوزی و راحت طلبی - راحت عبور کنند. این، وضع این نظام است. این نظام، نقطه‌ی مقابل نظام



قبلی است. ما این قدر پیش آمده‌ایم؛ این قدر ظواهر عوض شده است؛ این قدر جهت‌ها و بواطن تغییر کرده است. اما نظام اسلامی کامل، هنوز با ما فاصله دارد. ما می‌گردیم، حرکت می‌کنیم، تا به نظام اسلامی کامل برسیم. همت، این است. امید، این است. بعضی می‌گویند: «چه فایده دارد؟ نمی‌شود! در این دنیا، نمی‌شود!» ما می‌گوییم: «چرا باید مایوس بود؟! می‌شود! می‌شود که ما در نظام جمهوری اسلامی، عدالت اسلامی را به معنای حقیقی کلمه اجرا کنیم. می‌شود که در نظام جمهوری اسلامی، طوری بشود که صاحب حق، اگر چه ضعیف باشد، بتواند حق خود را بی‌دغدغه از کسی که حق او را گرفته است - ولو آن شخص قوی باشد - بگیرد.» می‌توانیم به این جا برسیم. اصلاً همت ما این است که به این جا برسیم. بنا، بر این است که به این جا برسیم. حکومت علوی، یعنی این. می‌شود که در نظام اسلامی، هر کارگزاری که در هر جای این نظام خدمت می‌کند عادل باشد که بشود پشت سرش نماز خواند. چرا ما این امور را مستبعد بشماریم؟! می‌شود که ما دستگاه اداری کشور را طوری اصلاح کنیم که اشاره به سوءاستفاده و رشوه، موجب خشم طرف مقابل شود. اینها همه ممکن است. بعضی مایوس می‌شوند و می‌گویند: «بیشتر از این، در این دنیا نمی‌شود!» چرا بیشتر از این نمی‌شود؟! همچنان که اصل نظام اسلامی دور از دسترس بود، کمال آن هم، ولو دور از دسترس باشد، باید مثل اصل نظام که تحقق پیدا کرد، تحقق پیدا کند. این، نکته‌ی اول.

و اما، مطلبی که بخصوص به شما آزادگان می‌خواهم عرض کنم: برادران عزیز! من مکرر عرض کرده‌ام: لحظه لحظه‌ی دوران اسارت شما، صدقه است. لحظه لحظه، صدقه است! آن لحظه‌های پررنجی که شما گذراندید، یک سرمایه شد. یعنی شما به عنوان یک آزاده، یازده سال، ده سال، هشت سال، پنج سال - هرچه - که در اسارت بودید، ذخیره‌ای از رنجها، برایتان فراهم آورد؛ هم از جنبه‌ی فردی، هم از جنبه‌ی اجتماعی و عمومی. این مطلب، قابل تأمل است. دو نوع می‌شود با محصول تجربه‌ها و امتحانهای سخت برخورد کرد. یک نوع این که بگوییم: «ما به این زندان سخت رفتیم و این همه شکنجه کشیدیم و آمدم؛ پس دیگر کار خودمان را کردیم. حالا دیگران بکنند.» این، یک منطق (باز من به پیش از انقلاب اشاره کنم. بعضی بودند و همین منطق را داشتند. طرف از زندان آمده بود، یا فرض بفرمایید در کاری شرکت کرده بود - عملیاتی، حرکتی - و حالا خسته شده بود و می‌گفت: «من دیگر کار خودم را انجام دادم. من زن دارم، بچه دارم. بقیه‌اش هم به عهده‌ی دیگران.» غالباً، این گونه افراد از گردونه خارج شدند و رفتند. قاعده‌اش نیز همین است که بروند. طبیعت کار نیز همین است. وقتی که انسان آنچه را که در مجاهدت خود اندوخته، این طور به رخ خدا و خلق بکشد، خدای متعال، برکتی به اندوخته‌ی او نخواهد داد.) این منطق، اساساً منطق درستی نیست. اما منطق دوم، منطق درستی است.

منطق دوم چیست؟ منطق دوم این است که بگوییم: «مگر ما این پنج سال زندان، یا ده سال اسارت را آسان به دست آوردیم؟! من ده سال در اسارت بودم و این ملت، ده سال اسارت را تحمل کرد. خانواده‌ام، پدر و مادرم، دوستانم، شهر و میهنم، همه‌ی اینها رنج اسارت مرا تحمل نکردند که همین طور مفت از دست برود و از آن استفاده‌ای نشود.» اگر رنجی برده شده و محصولی از فضل خدای متعال به دست آمده است، حالا این انسانی که این آزمایش و تجربه‌ی بزرگ را انجام داده، مثل آن دانش‌آموزی است که دوره‌ای را گذرانده است. کسی که دوره‌ای را گذرانده باشد با آن کس که آن دوره را نگذرانده، فرق می‌کند. حالا که ملت و خانواده‌ی شما، شما را دادند، رنج فراق شما را تحمل کردند و شما یک دوره‌ی سخت را گذراندید، قاعده‌ی امر چیست؟ قاعده‌ی امر این است که از این دوره، استفاده کنیم. حالا وقت استفاده‌ی از این رنج است. حالا وقتی است که ملت، از ذخیره‌ای که با ده سال، یازده سال - کمتر و بیشتر - به دست آمد، استفاده کند. یعنی عناصر تجربه دیده و امتحان داده و محنت کشیده‌ی دوران اسارت، کسانی هستند که برای خدمت در راه خدا و مجاهدت برای پیشرفت به سمت هدفهای انقلاب، آماده‌تر از دیگرانند. اینها هستند که



رنج کشیده‌اند؛ روحشان و اراده‌شان قوی، و ایمانشان تجربه شده است.

این، آن برداشت دوم است. من، این برداشت دوم را قبول دارم. همین هم درست است. من عرض می‌کنم: آزادگان، بهترین سربازان انقلابند. آزادگان، آزموده‌ترین فرزندان این ملتند. آزادگان، شایسته‌ترین افراد برای دفاع از انقلاب و نظام جمهوری اسلامیند. آزادگان، مورد امید و اعتماد این نظام به حساب می‌آیند و باید برای کارهای آینده هم به حساب بیایند. اگر دشمنی، درمقابل انقلاب یا درمقابل نظام جمهوری اسلامی قد علم کند، اول کسی که باید مشت بر سینه‌ی او بزنند، آزاده است؛ چون آزاده بیشتر از همه، برای حفظ این نظام رنج کشیده است. او بیشتر از همه تجربه کرده است؛ خودش را بهتر می‌شناسد و محنت‌پذیری خود را در روزهای سخت آزمایش کرده است.

این، آن برداشت دوم است. لذاست که آزادگان، هم در میدان سازندگی کشور باید مورد تکیه قرار گیرند و هم در میدان دفاع از انقلاب. این، آن چیزی است که شما به عنوان آزاده و به عنوان یک مسلمان انقلابی، از خودتان باید توقع داشته باشید. باید درمقابل دشمنان و بدگویان و طعنه‌زنان انقلاب بایستید. عده‌ای خیال می‌کنند چون از مبداء انقلاب فاصله گرفته‌ایم، هرچه از مبداء انقلاب دور شویم، انقلابیگری ضعیفتر می‌شود! این، خطاست. انقلاب که مال یک زمان خاص نیست، تا هرچه از آن زمان دور شدیم، انقلابیگری ما کم شود. انقلاب، یک ایمان است؛ اعتقاد است؛ دین است. دین که از انسان فاصله نمی‌گیرد! فاصله‌ی انسان با دین، به حسب زمان که کم و زیاد نمی‌شود!

شما باید درمقابل این تفکرات بایستید. این محنتی که خدای متعال بر شما وارد کرد، یک امتحان الهی بود. البته بعضی، از این امتحان، ممکن است سربلند و رو سفید در نیامده باشند. همه که یکسان نیستند! اما شما برادران عزیز مؤمنی که از این امتحان الهی سربلند در آمدید، این را باید قدر بدانید. باید این را ذخیره‌ای بدانید. و با این ذخیره، باز هم در راه خدا مجاهدت کنید. در اسلام «نوبت من تمام شد» نداریم!

امام عزیز ما، آن روز که به رحمت الهی و به جوار رحمت حق رفت، یک مرد حدوداً نود ساله بود. تا آن زمان، ایشان تلاش و فعالیت می‌کرد. ایشان نمی‌گفت «من کار خودم را کردم و این انقلاب را به پیروزی رساندم؛ حالا بقیه بروند زحمات دیگرش را بکشند.» نه! رنجهای بزرگ و غصه‌های بزرگ، مال آن بزرگوار بود. باز هم بزرگترین کارهای ما را ایشان می‌کرد؛ مثل مسأله‌ی جنگ؛ تصمیم‌گیری در سرنوشت جنگ و بسیاری از دیگر مسائل بزرگ کشور. تصمیم‌گیری را ایشان می‌کرد.

این که بگوییم «کسی کاری را انجام داده و حالا سهم او تمام شده»، اشتباه است. من عرضم به شما عزیزان این است که باید در میدان انقلاب، ثابت قدم، بانشاط و متکی به آنچه که خدا به شما داده است، باشید. یعنی یک آزمایش سخت و سنگین دیگر؛ یعنی خوشبین به آینده و امیدوار به آنچه که با تلاش شما و تلاش مسؤولین پیش خواهد آمد. خلاصه، به عنوان یک عنصر خودی اصلی حقیقی وابسته‌ی به اسلام و انقلاب، همواره در این میدان باید باقی بمانید، و بنده می‌دانم که باقی می‌مانید. آن کس که مثل شما این آزمایشهای سخت را از سر گذرانده است، بیش از همه، چشمش به رحمت خدا باز است. چه انسانهای شایسته و شریفی را ما در بین آزادگانمان مشاهده کردیم و دیدیم! چه روحهای لطیفی! چه انسانهای آزموده‌ای!



من با ابتهال و تضرع، از خدای متعال مسألت می‌کنم تا وسیله‌ی استخلاص عزیزان دیگری را که هنوز در بند و چنگال دشمن داریم، به فضل و کرم خود فراهم فرماید؛ و ان شاءالله خبر خوبی را برای خانواده‌های مفقودین عزیز ما - برای دل‌های پدران و مادران منتظر و امیدوار - برساند.

از خدای متعال درخواست می‌کنیم به همه‌ی ما - در هر جا که هستیم - صبر، قدرت استقامت و پایداری و بینش روشن نسبت به تکالیفمان در قبال انقلاب، عنایت فرماید.

از خدای متعال درخواست می‌کنیم که رحمت و فضل خودش را به روح مطهر امام ما - که این راه را در مقابل ما گشود - و ارواح مطهر شهدای ما - که در این راه پیشگام بودند و بزرگترین آزمایش‌ها را دادند - نازل فرماید.

از خدای متعال درخواست می‌کنیم که سرنوشت ما را سرنوشت شهیدانمان قرار دهد، و مرگ ما را جز به شهادت قرار ندهد و رفتار ما را مرضی وجود مقدس ولی‌عصر ارواحنا فداه و عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف، قرار دهد.

والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته

(31) با اتخاذی از آیه‌ی 87 سوره‌ی یوسف، «... ولا تائسوا من روح‌الله»
و در نظر داشتن آیه‌ی 53 سوره‌ی زمر: «... ولا تقنطوا من رحمة‌الله».